

حکیم ترمذی و پاسخ به سه پرسش

ابوالفضل محمودی^۱ - میناباهنر^۲

چکیده:

یکی از برجسته‌ترین چهره‌های به حق عرفان عملی و نظری ایرانی در سده سوم - که متأسفانه در ایران کمتر سخنی از وی به بیان آمده است - « مجتهد اولیاء » و « متفرد اصفیاء » ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن بشر الترمذی معروف به « حکیم ترمذی » جامع علوم و فنون و صاحب ریاضات کامله و مولف کتب عدیده می‌باشد. نظریات ناب و اندیشه‌های سترگ حکیم در قرن سوم، اعجاب‌آمیزه قرن هفتم و بنیان‌گذار عرفان نظری - محی‌الدین ابن عربی - را چنان برمی‌انگیزاند که رد پای این آراء و نظریات را می‌توان در جای جای فتوحات به چشم دید. ترمذی صوفی، حتی در ملقب شدن به لقب « حکیم » نیز در بین هم‌کیشان خود بی‌نظیر است و در این زمینه نظر بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران را به خود مشغول کرده است. این حکیم صوفی در خطه خراسان متولد شد و در همانجا درگذشت و در طول عمر پربرکت خود کتابهای وزین و ارزشمندی را به نگارش درآورد. در این تحقیق سعی شده نگاهی گذرا بر سه بعد مهم از ابعاد شخصیتی این دانشمند صورت گیرد. معنای حکیم، جنبه صوفیانه‌ی وی و بررسی ایرانی بودن او. اهمیت این تحقیق در آن است که بدانیم این هرسه گزینه در معرفی اجمالی شخصیت حکیم نقش اساسی دارد و مقدم بر هرگونه تحقیق بعدی در زمینه آثار و تألیفات وی به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی:

حکیم ترمذی، عرفان سده سوم، صوفی، حکیم.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

۲. دانشجوی مقطع دکتری عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

ص ۶۴۵) از بزرگان و مهینان مشایخ خراسان است. (ر.ک. خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه؛ ۱۳۸۰؛ ص ۲۵۳ و نیز ابونعیم اصفهانی حلیه الاولیاء؛ ۱۳۸۷هـ؛ ج ۱؛ ص ۲۳۳) با اینکه بزرگانی چون خواجه عبدالله انصاری در طبقات و عطار در تذکره الاولیاء و نیز هجویری در کشف المحجوب از وی یاد کرده‌اند اما هرگز به تاریخ دقیق تولد و وفات او اشاره نکرده‌اند، خود او نیز در زندگینامه خود نوشتش از تاریخ دقیق تولدش ذکری به میان نیاورده به جز اینکه در برخی از جاهای این کتاب به سنین خاصی مثل هشت سالگی و بیست و هفت سالگی و نیز زمانهای خاصی مانند زمان رفتن به سفر حج و یا زمان دیدن رویاهای همسرش اشاره کرده است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ بُدُوْ شَأْنِ اَبی عَبْدِالله، تحقیق دکتر عثمان یحیی؛ ص ۱۴)

به هر حال تردیدی نیست که وی از عرفاء، فقها، متکلمان و حکیمان دهه ی اول از سال سوم هجری (قرن نهم میلادی) است. (ر.ک. ابو عبدالله ذهبی؛ تذکرة الحفاظ؛ ۱۳۳۴هـ؛ ج ۲؛ ص ۶۴۵) هجویری در توصیف او گفته است: « شیخ با خطر و فانی از اوصاف بشر، ابو عبدالله محمد بن علی الترمذی، رضی الله عنه، اندر فنون علم کامل و امام بود و از مشایخ محتشم بود. وی را تصانیف بسیار است و نیکو و کرامات مشهور اندر بیان هر کتاب چون ختم الولاية، و کتاب النهج و نوادر الاصول. » (هجویری؛ کشف المحجوب، ۱۳۸۴؛ صص ۲۱۶ و ۲۱۵) برخی او را صاحب تصانیف فراوان دانسته‌اند. (ر.ک. کلابادی؛ التعرف لمذهب التصوف؛ ۱۹۶۰م؛ ص ۴۷ و نیز رساله ی قشیری؛ ۱۳۸۱؛ ص ۶۱) دکتر نقولاهیر نام پنجاه و هفت کتاب و رساله حکیم را جمع آوری کرده و علاوه بر آن سه کتابی را نیز که منسوب به اوست ذکر نموده است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفواد و اللب؛ ۱۹۵۸؛ صص ۲۸-۱۲) از کتاب زندگی‌نامه خود نوشت حکیم بر می‌آید که زندگی پر از فراز و نشیبی را طی کرده است، کسب علم و سپس ورود به جرگه تصوف همراه با ذکاوت و تیزهوشی خاصی که از او مشهود است نظرات بدیع و آراء و افکار

حدیث و حتی حکمت گاهی ویژگی اصلی حکیم یعنی تصوف او را در هاله‌ای از تردید و ابهام و حتی بی‌اعتنایی و فراموشی قرار داده است، این در حالی است که گرچه حکیم قبل از آنکه صوفی باشد فقیه، محدث و متکلم بوده اما هنگامی که به هدف اصلی خود یعنی «حکمت علیا» می‌رسد در واقع تمام آموخته‌ها و اندوخته‌های قبلیش مانند ابزار برای ساختن و نردبانی برای صعود او به قله‌های ترقی می‌شوند. در این تحقیق سعی شده است به سه پرسش اصلی در مورد شخصیت ظاهری حکیم پاسخ داده شود. نخست آنکه آیا حکیم ترمذی یک صوفی است؟ و یا به عبارتی با توجه تنوع حوزه‌های تعلق و فعالیت حکیم ترمذی آیا می‌توان او را یک عارف و صوفی نامید؟ دوم اینکه: دلیل ملقب شدن ترمذی به «حکیم» چیست؟ و بالاخره سومین سوال این است که آیا حکیم ترمذی یک صوفی ایرانی الاصل است یا آنطور که برخی پنداشته‌اند عرب نژاد است؟! پرداختن به چنین پرسشهایی شروع تحقیق در مورد شخصیت نافذی است که آراء و افکارش در سده سوم، پایه‌ریز نظریات و حرکت‌های بعدی در قرنهای پس از او مخصوصاً در قرن هفتم است. با ظهور شیخ اکبر و تمجیدی که او از اندیشه‌های ترمذی در فتوحات خود می‌کند عظمت آراء حکیم بیشتر آشکار^۱ می‌شود. امید است که این قدم کوچک، آغازی برای گام‌های بزرگ در زمینه معرفی آراء حکیم ترمذی صوفی ایرانی قرن سوم گردد.

۱. در این زمینه می‌توان به تأثیر ابن عربی از ترمذی در خصوص بحث ولایت اشاره نمود. ابن عربی در باب هفتاد و سوم از معارف فتوحات مکیه ی خود به شرح و بسط یکصد و پنجاه و هفت سوال ترمذی می‌پردازد همچنین این سوالات در کتاب مستقلی نیز تحت عنوان «اجوبه ابن عربی» پاسخگویی و گردآوری شده است.

آیا حکیم ترمذی یک صوفی^۱ بوده است؟

از آنجایی که حکیم ترمذی در حوزه های مختلف علمی دیگری از قبیل فقه و حدیث و کلام نیز نقش و فعالیت چشمگیری داشته است، یکی از سوالات اساسی در مورد این شخصیت پرکار و فعال که توجه بسیاری را به خود جلب کرده است این است: با وجود تنوع حوزه های تعلق و فعالیت حکیم ترمذی آیا می توان او را یک صوفی دانست؟ پاسخ به این سوال از این لحاظ اهمیت دارد که بدانیم گرچه نام حکیم ترمذی به عنوان یک صوفی در کتب معتبر صوفیانه ذکر گردیده است اما سه ویژگی خاص در ترمذی؛ یکی داشتن لقب حکیم و طرح حکمت از دیدگاه نو، دیگری پرداختن به ساحت های مختلف علم - یعنی همان چیزی که صوفیان آن را چندان نمی پسندیدند - و سه دیگر درک نادرست از ادعای وی در مورد «ولایت»، همواره او را از همه صوفیان زمان خود و حتی پیش و پس از خود جدا می کند.

هر کدام از موارد مذکور دلیلی بر طرد و تبعید وی از زادگاهش توسط حکومت وقت و حتی بدبینی و بی مهری صوفیان پس از او نسبت به وی می باشد تاجایی که برخی از آنان از بردن حداقل نام او در کتابهایشان خودداری کرده، و یا به ذکر اندکی از وی پرداخته اند. به جز کشف المحجوب، سایر کتابهای صوفیه نظیر التعریف و رساله ی قشیریه اشاره ای گذرا به زندگی حکیم دارند. ابونصر سراج و ابوطالب مکی نیز در کتابهای

۱. لفظ صوفی در این جا به معنای عام کلمه یعنی نوعی گرایش روحانی و باطنی می باشد. به این ترتیب جریان تصوف را می توان در دو لحاظ تصور کرد، نخست جریانی که با عنوان خاص «تصوف» و «صوفی» و شناخته شده که این اصطلاح عمدتاً از اواخر قرن چهارم به بعد به کار رفت. (رک. میراث تصوف؛ ۱۳۸۴؛ ص ۱۵۵) و دوم جریانی که اساساً ثمره ی رسالت روحانی پیشوایانی است که از راه سلوک باطنی و توجه قلبی به مفاهیم آیات قرآنی، برای زنده نگه داشتن آن، و از طریق کوشش فردی به عمل آمده است (رک. تاریخ فلسفه ی اسلامی؛ ۱۳۷۱؛ ص ۲۵۳) این جریان در سده دوم و سوم هجری گرچه نام تصوف را به يدک نکشید اما مرامی صوفیانه را در خود پروراند تا مقدمه ای برای جریان تصوف به معنای خاص خود گردد.

خود هرگز نامی از وی نبرده اند جز آنکه با قرآینی نه چندان مطمئن می توان به اشاراتی منتقدانه از ابونصر سراج نسبت به حکیم یاد کرد. وی در دو جای اللمع بدون ذکر نام کسی یا گروهی به زعم خود به اعتقاد باطلی اشاره می کند که بی مشابهت به افکار و عقاید حکیم ترمذی صوفی هم قرن و معاصر او نیست. در آخرین بخش اللمع در باب بیست و یکم و در ذکر آنان که درباره نبوت و ولایت خطا کرده اند، دلیل این انتقاد را در عقیده‌ی برتری دادن و ترجیح ولایت بر نبوت می داند. (ر.ک. ابونصر سراج؛ اللمع فی التصوف؛ ۱۳۸۲؛ صص ۴۴۱-۴۴۰ و ۱۷۵) این در حالی است که حکیم ترمذی در معروفترین اثر خود یعنی ختم الاولیاء، پس از طرح نظر خود در مورد ولایت و ختم ولایت به مطلب فوق اشاره کرده و در جواب سوالی که فردی ناشناس از او می پرسد: آیا در این اخبار دلیلی بر برتری اولیاء بر انبیاء وجود ندارد؟ می گوید: پناه بر خدا اگر چنین باشد، چرا که احدی بر انبیاء برتری ندارد. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ ختم الاولیاء؛ ۱۴۲۶ه؛ ص ۲۰۷) اینگونه به نظر می رسد که سراج حتی با ذکر نکردن نام حکیم ترمذی وی را از صوفی بودن معاف دانسته و ابوطالب مکی نیز او را از زمره‌ی صوفیان نمی داند. در اینکه آیا تاریخ تولد و وفات فردی با این همه آوازه و صاحب تصانیف فراوان و گرانشنگ تعددا در هاله‌ای از ابهام باقی مانده و ذکر دقیقی از زندگی نامه‌ی او، جز آنکه خود وی بدان اقدام کرده، در هیچکدام از کتب صوفیانه یافت نمی شود جای تأمل و تردید است! اکنون باز جای طرح این سوال است که با این اوصاف آیا حکیم ترمذی یک صوفی بوده است؟

به سه دلیل مهم می توان به این سوال جواب مثبت داد: نخست نسبت قطعی آثاری در زمینه تصوف به اوست که گرایش شدید باطنی وی را به مسائل عرفانی به صراحت بیان می کند. کتابهایی چون ریاضة النفس، غورالامور، منازل العباد، الاکیاس و المغترین، اسرار مجاهده النفس و ... که با بیانی بدیع، شیوا و نگاهی نو به طرح مسائل دقیق و عمیقی چون «معرفت»، که اساس عرفان است؛ «ولایت»، که حلقه اتصال اندیشه همه مذاهب و فرق تصوف است؛ «حکمت»، که خمیر مایه باطنی دریافت حقایق و اسرار الهی است و دهها مسئله از این قبیل که همگی حاکی از: ذکاوت عقلی و سلامت درونی حکیم

می‌کند، می‌پردازد. ترمذی گرچه در هیچ یک از کتب خود نامی از «تصوف» و «صوفی» نبرده است اما نمی‌توان به صرف اینکه وی از آوردن این القاب آگاهانه و یا ناآگاهانه خودداری کرده است، انتساب او به تصوف را انکار نمود زیرا او به طور مستقیم وارد مباحثی می‌شود که لازمه‌ی داشتن گرایش صوفیانه است، طرح مسائلی از قبیل مقامات و احوال، سلوک، ریاضت و ... دلیل دوم شرح حال مختصر خود حکیم می‌باشد که به قلم خود وی در کتابی تحت عنوان بُدُوْشَانِ ابی عبدالله ثبت شده است. در این کتاب حکیم به گزارش اجمالی اما دقیق زندگی خود می‌پردازد و به وسیله مطالعه‌ی این کتاب می‌توان تا حدود زیادی نحوه سلوک حکیم را شناسایی کرد. در این کتاب بیش از آنکه حکیم به سایر فعالیت‌های خود در ساحت‌های مختلف از قبیل کلام، اجتهاد و حدیث بپردازد، در صدد توصیف زندگی خود از زاویه سیر و سلوکی عرفانی، و جایگاه رویاها در این سیر و سلوک می‌باشد.

«... در سراسر بلاد در پی راهنمایی روحانی گشتم اما کسی که راه را به من بنماید یا مرا به نوعی موعظه کند که موجب تقویت من شود نیافتم اکنون متحیر مانده که چه باید بکنم - جز آنکه به نماز و روزه آغاز کردم. این وضع ادامه یافت تا کلام اهل معرفت به سمع من رسید و به کتاب انطاکی برخوردم. این کتاب را خواندم و در آن چیزی از ریاضت نفس یافتم. پس به ریاضت آغاز کردم. در ضمن، خداوند مرا یاری داد و ...، الهام شد که از شهوات نفس دوری گزینم و من چنان شدم که گویی در قلب خود چیزی بعد چیزی می‌آموختم ...» (ر.ک. حکیم ترمذی؛ بُدُوْشَانِ ابی عبدالله؛ تحقیق دکتر عثمان یحیی؛ ص ۱۵).

وجود تنها یک کتاب به زبان و قلم خود نویسنده آن هم تنها در شرح حال زندگی صوفیانه، دلیل بسیار مهمی است بر پررنگ بودن وجهه صوفیانه حکیم ترمذی از میان سایر ابعاد شخصیتی او چون نقل حدیث و اجتهاد. دلیل سوم اقرار نویسندگان کتب معتبر عرفانی، تذکره‌ها و کتابهای معجم در این زمینه است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: هجویری در توصیف حال حکیم چنین نوشته است: «شیخ، خطر، و فانی از اوصاف بشر، ابو عبدالله

محمدبن علی الترمذی رضی الله عنه، اندر فنون علم کامل و امام بود. و از مشایخ محتشم بود. وی را تصانیف بسیار است و نیکو و کرامات مشهور اندر بیان هر کتاب، چون ختم الولاية و کتاب النهج و نوادر الاصول، و جز این بسیار کتب دیگر ساخته است. و سخت معظم است به نزدیک من؛ زیرا که دلم شکار وی است و شیخ می گفت - رحمه الله علیه - که: «محمد درّیتیم است که اندر همه عالم همال ندارد.» (هجویری؛ کشف المحجوب؛ ۱۳۸۴؛ صص ۲۱۶ و ۲۱۵).

ابوالقاسم قشیری در رساله خود به سخنانی عرفانی از شیخ اشاره کرده است که از آن جمله چنین است: «محمدبن علی الترمذی گوید خاشع آن بود که آتش شهوت خویش فرو کشد و دود دل خویش بنشانند و انوار تعظیم اندر دل خویش برافروزد تا شهوات مرده گردد و دل زنده گردد و اندامهای وی خاشع بود.» (ترجمه رساله قشیری؛ ص ۲۱۷).

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه حکیم را از طبقه دوم صوفیه دانسته و درباره اش نوشته است:

«بو تراب نخشی را دیده بود و یحیی جلا را و با احمد خضرویه صحبت کرده بود از مهینان مشایخ خراسانست.» (طبقات الصوفیه؛ ۱۳۸۰؛ ص ۲۵۳) عطار نیشابوری در ذکر محمدبن علی الترمذی قدس الله روحه العزیز، او را چنین توصیف کرده است: «آن سلیم سنت، آن عظیم ملت، آن مجتهد اولیاء، آن متفرد اصفیا، آن محرم حرم ایزدی، شیخ وقت: محمدبن علی الترمذی رحمه الله علیه، از محتشمان شیوخ بود و از محترمان اهل ولایت، و به همه زبانها ستوده، و آیتی بود در شرح معانی و در احادیث و روایات اخبار ثقه بود و در بیان معارف و حقایق اعجوبه بود. قبولی به کمال و حلمی شگرف، و شفقتی وافر و خلقی عظیم و او را ریاضت و کرامات بسیار است و در فنون کامل و در شریعت و طریقت مجتهد.» (خواجه عبدالله انصاری؛ تذکره الاولیاء؛ ۱۳۸۴؛ ۵۱۵)

محمی الدین ابن عربی در چندین جای فتوحات مکیه‌ی خود به نقش و تأثیر چشمگیر حکیم ترمذی در طرح مسائل عرفانی ناب اشاره کرده است: «بدان، چون زبان ادعاها در این طریق - از غیر محققان چه در گذشته و چه در حال - دراز شد، صاحب ذوق و کشف

تام- امام: محمدبن علی ترمذی حکیم- مسائلی را جمع و گردآورد که آنها مسائل امتحانی و آزمایشی است و شمارش، یکصد و پنجاه و پنج پرسش است که پاسخ آنها را نمی توان داد، مگر کسی که آنها را از راه ذوق و کشف و مشرب می داند- زیرا بدانها از راه نظر فکری و به ضرورت عقول و ادراک عقلی نتوان رسید. بنابراین باقی نمی ماند جز آن که حصولش از تجلی الهی در مرتبه و مقام غیبی به مظهری از مظاهر باشد...». (ابن عربی؛ ترجمه فتوحات مکیه، معارف، باب ۷۳، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷) و در جای دیگر حکیم را بسیار نزدیک و صمیمی به خود معرفی کرده است: «... در آنچه که درباره این تولیتی که همنام ما و فرزند همنام پدر ما- محمدبن علی ترمذی- در کتاب ختم الاولیای خویش از آن پرسش نموده است تدبر و اندیشه نما!» (همان؛ ص ۲۶۸) وی همچنین در بخش مستقلی از فتوحات خود به یکصد و پنجاه و پنج سوال ناب عرفانی حکیم پاسخ داده است که این کتاب با عنوان اجوبه ابن عربی عن اسئله الحکیم الترمذی توسط احمد عبدالرحیم السایح به طور مجزا چاپ شده است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ اجوبه ابن عربی عن اسئله الحکیم الترمذی؛ ۲۰۰۶م)

با توجه به مطالب فوق گرچه می توان ترمذی را در ساحت‌های مختلف چیره دست و استاد یافت اما آنچه بیش از همه در مورد او به چشم می خورد وجهی عرفانی این انسان جلیل القدر است، با این تفاوت که تازگی سخنان حکیم در ساحت تصوف علاوه بر اینکه اعتراض مشایخ عصر خود را بر می انگیزاند نوعی بدگمانی و بدبینی که نتیجه آن طرد از حوزه تصوف است را در صوفیان هم عصرش نیز ایجاد می کند.

دلیل ملقب شدن ترمذی به «حکیم» چیست؟

اطلاق عنوان «حکیم» به ترمذی- چنانچه ذکر شد اطلاق چنین عنوانی به یک فرد صوفی در نوع خود بی نظیر بوده است- نظر بسیاری از صاحب نظران و محققان در حیطه تصوف را به خود جلب کرده است و هر کدام به نوعی و از زاویه‌ای به توضیح و تفسیر آن پرداخته اند. این لفظ از ریشه «حکم» گرفته شده و در بررسی لغوی «حکم» به معنای منع آمده است: «حکم، الحاء و الکاف و المیم اصل واحد و المنع و اول ذلک الحکم و هو

المنع من الظلم و الحکمه هذا قیاسها ، لأنها تمنع من الجهل » (ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغه؛ ۱۴۰۴هـ؛ ج ۲؛ ص ۹۱). و « الحکمه عباره عن معرفه أفضل الاشیاء بأفضل العلوم » (ابن منظور؛ لسان العرب؛ ۱۴۱۴؛ مادهی حکم).

این کلمه کاربرد قرآنی نسبتاً فراوانی نیز دارد. در آیات قرآن کریم « حکمت » و « حکیم » در اصل به خداوند و به صورت تفویضی به برخی از بندگان صالح نسبت داده شده است. در توضیح لفظ « حکمت » از دیدگاه قرآنی گفته شده است: « الحکمه : اصابه الحق بالعلم و العقل ، فالحکمه من الله تعالی : معرفه الاشیاء و ایجادها علی غایه الاحکام و من الانسان : معرفه الموجودات و فعل الخیرات و هذا هو الذی وصف به لقمان فی قوله عزوجل : « و لقد آتینا لقمان الحکمه [لقمان/۱۲] . » (راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن، ۱۴۲۶هـ ص ۲۴۹).

بنابراین می توان نتیجه گرفت تفاوت ظریفی میان « علم » که در آن نیز نوعی ضدیت با جهل وجود دارد و « حکمت » باید قائل شد و آن شناخت عمیق همراه با عمل نیک و به عبارتی نوعی بصیرت است که « فعل الخیرات » را نیز به دنبال دارد.

در اصطلاح عرفانی حکمت نوعی معرفت آفات نفس و شیطان و ریاضات و مجاهدات نیز معنا شده است. (ر.ک. احمد سایح، الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک، ۲۰۰۶م، ص ۹۱)

ترمذی حکمت را باطن امور و اسرار علم معرفی کرده است (ر.ک. حکیم ترمذی؛ منازل القربه، ۱۴۲۳؛ ص ۱۴ به نقل از نوادر الاصول ۱۹۳/۴) و این مشابه تعریفی است که کاشانی نیز در اصطلاحات صوفیه‌ی خود بدان اشاره کرده: «حکمت یعنی علم به حقایق اشیاء و اوصاف و خواص و احکامی که بر آن است. (ر.ک. عبدالرزاق کاشانی؛ اصطلاحات صوفیه، ذیل «حکمت»).

اما در مورد دلایل اطلاق عنوان « حکیم » به ترمذی دیدگاههای متفاوتی وجود دارد که می توان آنها را به طور کل در سه دسته تقسیم بندی کرد

۱- دلایلی که به دیدگاههای انسان شناختی حکیم مربوط می شود ۲- دلایل فرهنگی

و اجتماعی ۳- دلایلی که مربوط به توان علمی و ویژگی های منحصر به فرد ترمذی است.

الف) دلایل مربوط به دیدگاه های انسان شناختی

الف/۱- تلاش در جهت ارتباط بین حقایق نفسانی و جسم مادی

تلاش زیاد ترمذی در ارتباط دادن بین حقایق نفسانی و جسم مادی (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک، ۲۰۰۶م، ص ۹۱) از جمله دلایل نسبت دادن عنوان « حکیم » به اوست. شاید بهترین علت این نتیجه گیری را بتوان در برخی از آثار حکیم ترمذی مخصوصاً در « ریاضه النفس » وی یافت. « این کتاب دانشنامه‌ی موجزی است که مسائل مردم شناسی و طریقت را بررسی می کند. ترمذی خود از این کتاب در دیگر آثار خویش نقل، و به عنوان متن درسی به آن اشاره می کند. در مسائل انسان شناسی و طریقت عرفانی، کتاب ریاضه النفس کامل ترین توصیف روشمند از ترمذی در مورد ساختمان بدن انسان و تمام جوارح، اعضا و قوای ذهنی است. » (فریبا مولایی، شرح حال حکیم ترمذی و بررسی آثار عرفانی او؛ ۱۳۸۶؛ ص ۶۶)

الف/۲- سیر در حقیقت و باطن انسان

برخی معتقدند شاید سبب آن به قدرت ترمذی بر غور و آزمایش اعماق نفس انسانی همچنین به دلیل سیر در حقیقت باطنی نفس برای شناختن علت بیماری و کیفیت معالجه اش بر می گردد. سبک ترمذی در این قضیه فلسفی است و به مفاهیم عقلی و روحانی منتهی می شود وی از راههایی نظیر: تطهیر، تأدیب، تهذیب و ریاضت روحی و مجاهده نفسانی برای علاج بیماری های نفس استفاده می کند. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ غور الامور؛ صص ۱۴ و ۱۵ به نقل از مقدمه دکتر سامی نصر بر علم الاولیاء)

الف/۳- بیان کیفیت خلقت انسان و تقسیم ابزار معرفت بین حواس ظاهر و باطن

دلیل دیگر، در روش گفتاری ترمذی از انسان می باشد و نیز در مفهوم و کیفیت خلقت انسان نحوه خلقت آدمی، تقسیم ابزار معرفت بین حواس ظاهری و باطنی می باشد.

گفتار ترمذی در مورد حواس باطنی در نهایت شگفتی، و آراء عظیمش هنگامی که حواس باطنی را به صدر، قلب، فؤاد و لب تقسیم کرد و برای هر عضوی از این اعضاء درجه ای از معرفت و مرتبه ای از حیث «یقین» و «صدق» قرار داد در نهایت اصالت است (ر.ک. همان جا) به نظر می رسد در این نظریه آنچه ملاک حکیم بودن ترمذی مطرح شده است، انسان شناسی دقیق، و بیان عالمانه ابزار معرفت در انسان است. حکیم ترمذی در کتابی جداگانه به بیان جامع این ابزار و تفاوت هر کدام از آنها با یکدیگر می پردازد. وی در این جا مانند یک جراح به کالبد شکافی باطنی انسان می پردازد و جایگاه، فواید و نقش هر کدام از این ابزار را در معرفت انسان به طور دقیق معرفی می کند. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و اللب؛ ۱۹۵۸، تحقیق دکتر نقولاهیر).

الف/۴- تحلیل طبیعت بشری و روش های سلوک روحی

عثمان اسماعیل یحیی دلیل استاد این عنوان را به ترمذی به ترسیم دقیق تعالیم صوفیه به دست او مربوط می دانند؛ با این توضیح که در اندیشه ی ترمذی تصوف تنها مجموعه ای از حالات و تجربیات و ادراکات باطنی نبود، بلکه صدای خاص از معارف بشری نیز بود که همچون سایر عرصه ها از هویت و استقلال خاص خود برخوردار است و در این میان هنر ویژه ترمذی، که او را شایسته لقب «حکیم» می سازد تحلیل او از طبیعت بشری، روشهای سلوک روحی و سرانجام ترسیق دقیق مرز میان شیوه های مختلف حکمت و درجات گوناگون معرفت است. (ر.ک. مقدمه عثمان اسماعیل یحیی بر کتاب «ختم الاولیاء» ص ۵، به نقل از الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک، ص ۹۱ و ۹۰) در این نظریه، به جنبه ی تأثیر گذار فعالیت ترمذی در تاریخ تصوف عنایت شده است. در این دیدگاه اهمیت ویژه تعالیم ترمذی از آن روست که بر خلاف تجارب شخصی صوفیانه که عمدتاً در جلوت و خلوت فردی خلاصه می شد و گاه با تخیلات و تصورات توأم بوده، ارتباط عمیقی با واقعیات و جهان واقعی که دارای موضوعیت و کیان مستقل می باشد دارد. این فعالیت ها از وادی طبیعت انسانی شروع و با گزارش دقیق و صحیح از حواس ظاهری و باطنی به حاصل و ثمره نهایی خود یعنی درجات معرفت ختم می شود.

در نظر دیگری دلیل این انتساب اینگونه بیان شده است که مراد از حکمت حکیم همان حکمت اسلامی است که از قرآن کریم سنت رسول (ص) گرفته شده است. طبق این نظر حکمت در نزد حکیم ترمذی دو گونه است همان گونه که علم نیز دو گونه است؛ علم بالله و علم به امرالله و برای هر علمی حکمتی است. علم به ظاهر و حکمت به باطن اشیاء می‌پردازد حکمت دو گونه است حکمت علیا و حکمت ظاهرا. صاحب چنین دیدگاهی سپس وارد قرآن و سنت شده و چنین نتیجه‌گیری می‌کند؛ حکمت اصطلاح اصیل اسلامی است و حکیم انسانی است که چشمه‌های حکمت به او عطا شده و سپس به سخنی از حکیم ترمذی در تعریف حکمت استشهاد ورزیده است. در این تعریف ترمذی حکمت را از نور جلال می‌داند و معتقد است مادامی که نفس مشغول به مشتیفات خود می‌باشد قادر به درک باطن امور و اسرار علم و یا به عبارتی «حکمت» نیست! (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶م؛ ص ۹۱).

الف/۶- سیر از ماده و صورت مادی انسان تا عالم معنی و حکمت علیا

محقق و نویسنده کتاب «المعرفه عندالحکیم الترمذی» معتقد است که این لقب را باید در تألیفات حکیم جستجو کرد به عبارتی از نظر وی، ترمذی در تألیفاتش تصویر مکتب و مذهبی را کشید که سبب شد به «حکیم» مشهور شود، در این تصویر وی ابتدا صورت مادی انسان را ترسیم نمود و سپس برای آن صورت حیات ناطقه بنا کرد و به این ترتیب به لقبی غیر از لقب سایر علما نامیده شد. یعنی در نوشتارهای خود شیوه‌ای را آغاز کرد که مقرون به این لقب بود. (ر.ک. عبدالمحسن حسینی؛ المعرفه عندالحکیم الترمذی؛ ۱۹۶۸، ص ۳۱) در این نظریه گویا محقق بر این اعتقاد است که لقب «حکیم» واضح‌ترین تصویر را از دغدغه فکری، مبدء، مقصد و غایت آمال ترمذی به ما ارائه می‌دهد، زیرا همه هم و غم ترمذی در رسیدن به هدف اصلی خود یعنی حکمت علیا است.

الف/۷- رابطه انسان و خدا در پرتو ولایت بر اساس درجات حکمت

دیدگاه دیگری معتقد است اطلاق «حکیم» بر ترمذی اشاره‌ای واضح به مذهبش در تصوف دارد هنگامی که اساسی بر مبنای اندیشه ولایت ارائه می‌دهد، ولایتی که بین خدا و انسانهای برگزیده‌اش برقرار می‌شود پس خداوند حکمت را براساس قدر درجه و مرتبه‌شان در ولایت به آنها عطا می‌کند. بنابراین شایسته است که لقب «حکیم» بر ترمذی اطلاق شود چرا که او اولین کسی بود که از حکمت صوفیانه به این وضوح و تفصیل سخن گفت. (احمدعبدالله وجیه، الحکیم الترمذی و اتجاهاته الذوقیه؛ ۱۹۸۹؛ ص ۲۲ به نقل از: فی‌التصوف و الاخلاق، بر که ص ۳۷۷).

در این نظر به مذهب ترمذی در تصوف اشاره شده است شاید اگر بگوییم نام حکیم ترمذی با بحث ولایت و توابع آن که مهم‌ترینش «ختم‌الولایه» است گره خورده، ادعای گزافی نباشد. از نظر ترمذی ولایت در دیدگاه قرآنی آن دارای مراتب و درجاتی است که هر کس متناسب با درجه و مرتبه‌ای که در آن قرار گرفته به همان میزان حکمت به او عطا می‌شود. در اینجا رابطه حکمت و ولایت یک رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگ معرفی شده است و ترمذی با تلاش فراوان توانسته است این ارتباط را از لابه‌لای آیات و احادیث استخراج کند و پیوراند و مذهب خود را بر این پایه استوار نماید.

الف/۸- معرفی «حکیم الاولیاء» یا «خاتم الاولیاء» به عنوان انسان کامل

در نظریه دقیق و مفصلی در تشریح این لفظ چنین آمده است که: معنی حکمت در نزد ترمذی ویژگی دیگری غیر از آن چیزی که در بین [فرهنگ] عربی اسلامی شناختیم دارد و آن این است که حکمت در نزد ترمذی درک و دریافت حق است همراه با علم و عقل و چیز سومی غیز از این دو. در واقع حکمت فقط نوعی کیاست و تیزبینی نیست و آن چیز دیگری الهی، همان ولایت است. پس حکیم نزد ترمذی نوعی از ولی است که حق را دریافت کرده نه به خاطر علم فراوان یا عقل برتر به تنهایی، بلکه آن (حکمت) سرّی الهی است که خداوند آن را به ولی اختصاص داده و علم فراوان و عقل برتر را قرین آن ساخته است. پس کلمه «حکیم» در نزد ترمذی با کلمه «ولی» پیوندی عمیق و محکم دارد.

بنابراین مذهب ترمذی در حقیقت امر، مذهب ولایت است. اما در مورد اتصال و ارتباط «ولایت» با «حکمت» و «حکمت» با «ولایت» باید گفت: ولی بر دو نوع است: نوع اول ولی به امر خود که ولایت خاصه است و نوع دوم ولی به امر همه امت که ولایت عامه است. نوع اول مانند نبی است که به سوی قومش فرستاده نشده (نبی غیرمرسل) اما نوع دوم مانند نبی مرسل است. پس حکیم در میان اولیاء مانند نبی مرسل است میان انبیای غیرمرسل. (عبدالمحسن حسینی؛ المعرفه عندالحکیم الترمذی؛ بی تا؛ ص ۳۳). در این نظریه به این قضیه اشاره شده که معنای حکیم از مصطلحات عرب نبوده و به معنای کیاست و تیزبینی صرف نیز نیست، بلکه در کنار علم و عقل که جنبه بشری دارد شقّ سومی نیز به نام ولایت اضافه می‌گردد که جنبه الهی دارد. از ترکیب عقل و ولایت حکمت پدید می‌آید در واقع «حکیم» در اینجا صورتی از «حکیم» عربی است که در آن معنایی بیش در معنای مصطلح آن در فرهنگ عربی لحاظ می‌شود. نکته دیگری که این محقق بدان اشاره نموده است این است که مراد از حکیم البته «انسان کامل» که «خاتم الاولیاء» می‌باشد نیست، به عبارتی ترمذی حساب «حکیم الاولیاء» را از «خاتم الاولیاء» جدا می‌کند. خاتم الاولیاء انسان کاملی است که عنوان انسان کامل بر او جنبه مطلق دارد و نظر او در مورد این شخص به نظر شیعه در مورد حضرت مهدی (عج) بسیار نزدیک است. از نظر ترمذی «خاتم اولیاء» در آخرالزمان ظهور می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و اطاعتش بر همه مردم واجب است و به واسطه او عدل در روی زمین ایجاد می‌گردد. او در زمین یکی بیش نیست همانگونه که خدا در آسمان یکی بیش نیست. (ر.ک. همان، صص ۳۵-۳۳).

ب) دلایل فرهنگی و اجتماعی

ب/۱- پیوند دادن میان روح فرهنگ قدیم و کهن اسلامی با شیوه‌های جدید عقلی

دغدغه ترمذی ایجاد پیوند میان روح فرهنگ قدیم و کهن اسلامی با شیوه‌های جدید عقلی که در زمان او نو و تازه بود. (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک، ۲۰۰۶م، ص ۸۷؛ به نقل از «حقیقه الادمیه» حکیم ترمذی، تحقیق الحسینی، مقدمه ص ۷)، و بر خلاف بسیاری از کسانی که در زمان او می‌زیستند و با شیوه‌های نوین تعقل و

اندیشه‌های ناب و مبتکرانه آشنایی نداشتند، بر پیوند دادن میان فرهنگ اسلامی و منهج عقلی که حاصلش نوعی ابتکار در حوزه علم و عمل بود بسیار حریص و مشتاق بود و این کار شگرف در زمان او بی‌سابقه و بی‌نظیر بود. بنابراین به جابود که به صفت « حکیم » ملقب گردد. (همان؛ ص ۸۸)

ب/۲- تأثیر پذیری از فرهنگ و فلسفه یونانی

بر اساس این نظریه ، او اولین مسلمانی بود که فلسفه بیگانه یونانی را مطالعه کرد و رواج کرد. در صحت این نظر تردید وجود دارد به این دلیل که قبل از ترمذی افراد دیگری مانند اسحاق کندی ، ابوالهذیل علاف و ابراهیم نظام به این امر اشتغال داشتند اما هرگز به لقب حکیم ملقب نشدند.

ب/۳- پرداختن به فلسفه و امور معرفتی (فیلسوف و عالم ربانی)

برخی معتقدند به این دلیل که او عالم به فلسفه بود حکیم خوانده می‌شود. چنانکه عادتاً به فلاسفه، حکما نیز می‌گویند علاوه بر این توانایی شگفت‌انگیزی بر شرح اجزاء جسم انسانی و تعمق در اعماق درون انسان و شناخت دقیق نفس و عیوب و علاج بیماری‌های آن دارد و این نظر موافق با آن چیزی است که کلاباذی در حق حکمت لازم می‌داند یعنی شناخت آفات نفس و ریاضت و تهذیب آن و غزالی نیز معتقد است کسی که حکمت را شناخت دیدگان او را با وقار می‌بینند. (احمد عبدالله و جیه؛ الحکیم الترمذی و اتجاهاته الذوقیه؛ ۱۹۸۹م؛ ص ۲۱). بنابراین در این نظریه حکیم ترمذی گرچه به جهت توجه به امور معرفتی و شیوه‌های عقلی یک فیلسوف معرفی شده، لکن خصوصیتی علاوه بر حکما و فلاسفه در او به چشم می‌خورد و آن پرداختن به تهذیب نفس و توجه به حوزه عملی انسان در کنار ساحت علمی فلسفه می‌باشد.

ب/۴- گرایش باطنی به تعالیم شرعی

بر اساس این نظر ، حکیم حریص بر ابراز حقایق شرایع بود به این معنا که او بدون

آنکه از عالم ظاهر روی گردان شود توجه به علم باطن را هدف و مقصود شریعت خواند. حکیم در صدد بود که در کتب خود به دنبال علل شرایع و بیان مقاصدشان باشد. این شیوه‌ی باطنی‌گرایی او در نظر به شریعت نوعی تجسم یافتن حکمت بود. به این لحاظ او شایسته‌ی دریافت لقب حکیم است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ منازل القربه؛ ۱۴۲۳؛ ص ۱۵)

ج) دلایلی که مربوط به توان علمی و ویژگی‌های منحصر به فرد ترمذی است

ج/۱- پرداختن به علم طب

نظر دیگر مربوط به جنبه طبابت نفسانی ترمذی است. به این معنا که گویا حکیم ترمذی سر رشته‌ای از علم طب داشته است و به خوبی توانسته است بین اعضا مادی و جسمانی و ادوات نفسانی و حقایق درونی انسان ترکیب شایسته‌ای ایجاد کند و به طبابت روحانی انسان بپردازد. به نظر می‌رسد این نظر گرچه تا حدودی صحیح است اما به نظر برخی صاحب‌نظران خالی از اشکال نمی‌باشد زیرا آنها حکمت را غیر از طب می‌دانند. و معتقدند حکمت و طبابت اگرچه می‌تواند در آن واحد در یک نفر جمع شود اما به دو اعتبار لحاظ می‌گردد نه یک اعتبار به عبارتی حکیم، طیب است اگر طب بداند و طیب، حکیم است اگر عالم به حکمت باشد، به هر حال از نظر این افراد، حکیم و طیب دو لقب هستند نه یک لقب گرچه می‌توانند در یک فرد جمع شوند. (ر.ک. همان، ص ۸۹ به نقل از ابن برکه؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی الولا یه، ج ۱، ص ۵۴ و نیز ر.ک. حکیم ترمذی؛ منازل القربه، ۱۴۲۳؛ ص ۱۴)

ج/۲- تبحر و درایت و هوش ترمذی در تحلیل‌ها و ریشه‌یابی مفردات

دلیل دیگر به درایت فراگیر و جامع حکیم ترمذی نسبت به اشیاء، اسماء و معانی برمی‌گردد. تحلیل‌های دلپسند و عمیقی که ترمذی در مورد الفاظ و اصطلاحات خاص به کار می‌برد، دلالت بر آگاهی وسیع او و درایت فراگیرش به اشیاء، اسماء و معانی می‌باشد. (ر.ک. احمد سایح؛ حکیم ترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶؛ ص ۹۲) گویا در این نظریه، که به صورت بسیار سربسته و اجمالی بیان شده است، مراد محقق بر دقت و تیزبینی

حکیم در کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات است که بسیاری از آن غافلند و از کنار آن می‌گذرند. حکیم ترمذی در این زمینه کتابی تدوین نموده و در آن به بیان تفاوت دقیق این واژه‌ها، اسما و اصطلاحات اشاره کرده، هرچند در تمامی آثار حکیم ردپای این تیزبینی و درایت به عینه مشهود است. کتاب خاص ترمذی در این زمینه الفروق و معنی الترادف است. «در این کتاب [ترمذی] تلاش می‌کند تا به کمک ۱۶۴ مفهوم دوگانه نشان دهد که کلمات مترادف وجود ندارد و استدلال بنیادین در سراسر کتاب این است که محتوای کلمات به تجربه‌ها یا نقش‌های جداگانه جوارح باطنی و روحانی انسان، یعنی نفس و دل اشاره دارد.» (فریبا مولایی؛ شرح حال حکیم ترمذی و بررسی آثار عرفانی او، ۱۳۸۶، ص ۷۹).

ج/۳- بهره‌مندی از تفکر تجربی و به کار گیری آن در مثل‌های بدیع

از دیگر عوامل این نسبت، بسیاری از مثل‌هایی است که ترمذی به قصد توضیح اندیشه و یا شرح نظر خود می‌آورد. این مثلها و گفتارها بر شیوه‌ی تجربی اندیشه ترمذی دلالت می‌کند. در این نظریه، توجه محقق به سمت و سوی نحوه شکل‌گیری تفکر تجربی در نزد حکیم ترمذی کشیده شده است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ غورالامور؛ صص ۱۴ و ۱۵) جایگاه معرفت در نظر حکیم ترمذی و اهمیت آن در مذهب فکری او، وی را ناگزیر به شرح و توضیح از طرق خاص می‌کند. بیان دقیق کاربرد هر عضو از قبیل صدر، فؤاد، قلب و لب در شکل‌گیری معرفت، کوشش وی برای تعیین نقش و جایگاه هریک از این اعضا براساس تمثیل آیه نور از قبیل زجاجه، کوب درّی، شجره مبارکه و ... نشان دهنده گرایشات خاص فکری اوست که در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. حکیم ترمذی، ریاضة النفس).

برای نمونه، کافیست به مثل ایمان در قلب از نظر ترمذی توجه شود: مثل ایمان در قلب نهالی است که آن را در زمینی بکارند، اگر آن را آب‌دهی و خاک آن را یاری کند و خورشید به آن بتابد، تبدیل به درختی تنومند می‌گردد که شاخه‌هایش زیاد می‌شود و ریشه‌هایش در زمین فراوان می‌گردد و ثمر می‌دهد. پس همچنین نور ایمان هنگامی که در

قلب وارد گردید اگر آن را به علم الهی آبیاری کنی قلب به حیات الهی زنده می‌گردد و ثمره آن کشف ربانی می‌شود. امداد این نور توسط اعمال نیک از قبیل اداء فرایض و دوری از محرّمات است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ الامثال من الكتاب و السنه؛ ۱۹۷۵م؛ صص ۱۹۱ و ۱۹۰). در واقع حکیم به نوعی با بهره‌گیری از واقعیات خارج و تجربیات روزمره، و تصور و تجرید آنها و با بهره‌مندی از ذکاوت و تیزبینی خاص خود در پیدا کردن ارتباط بین واقعیات خارجی و تصاویر ذهنی، دست به تمثیل‌های بی‌نظیر می‌زند.

ج/۴- تقسیمات شگفت‌انگیز ترمذی در مورد علم و حکمت

دلیل دیگری که می‌توان در اطلاق عنوان «حکیم» به «ترمذی» در نظر گرفت، تقسیمات شگفت‌انگیزی است که وی در مورد علم و حکمت انجام می‌دهد. وی حکمت را به عالی و ظاهر تقسیم می‌کند، و شاید او در زندگیش به حکمت علیا (عالی) دست یافت یعنی دقیقاً همان چیزی که هدف اصلی او از بیان آراء و عقایدش بود. (ر.ک. غورالامور؛ ۲۰۰۲م، ص ۱۵) از نظر حکیم سلوک بر سه اساس مبتنی است ۱- شریعت، ۲- حکمت ظاهره، ۳- حکمت علیا و رسیدن به این مرحله جز از گذرگاه معرفت امکان‌پذیر نیست. (احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته السلوک، ۲۰۰۶، ص ۲۳۹). با توصیف دقیق و مرحله به مرحله‌ای که ترمذی از درجات حکمت و راه رسیدن به آنها ارائه می‌دهد، می‌توان به جرأت ادعا کرد که خود او تمامی این مراحل را یکی پس از دیگری گذرانده و به نهایت آنچه بیان کرده و آرمان او بوده دست یافته است.

ج/۵- نداشتن روحیهی تقلید از دیگران

تذکره‌الاولیا ترمذی را صاحب کشف و صاحب سرّ می‌داند و او را فردی معرفی می‌کند که از احدی تقلید نکرده است و این امور را به «حکیم‌الاولیاء» بودن او مربوط می‌داند و او را چنین معرفی می‌کند: «و در فنون کامل، و در شریعت و طریقت مجتهد. و ترمذیان جماعتی به وی اقتدا کنند و مذهب او بر علم بوده است که عالم ربانی بود و حکیم امت بود و مقلد کسی نبود که صاحب کشف و صاحب اسرار بود، و حکمتی به

غایت داشت چنانکه او را حکیم الاولیاء خواندند...» (عطار نیشابوری؛ تذکره الاولیاء؛ ۱۳۸۴؛ ص ۵۱۵).

ج/۶- داشتن قدرتهای خاص

در جایی دیگر در توجیه این لقب چنین آمده است: لقب حکیم از القاب نادره‌ای است که به کسی نسبت داده می‌شود که دارای قدرتهای خاص و فتوحات الهیه و مواهب متعدده باشد و حکیم ترمذی نیز چنین بود. (حکیم ترمذی؛ ختم‌الاولیاء؛ ۱۴۲۶هـ؛ ص ۷۶).

جمع بندی نظرات

در جمع‌بندی تمام نظرات یاد شده آنچه می‌توان به همه موارد مذکور اضافه نمود این است که به نظر می‌رسد حکیم ترمذی در زمان خود از تعابیر «حکیم» و «حکمت» در محاوره و در نوشته‌هایش بسیار استفاده می‌کرده است و در صدد توصیف حکیم واقعی بر مبنای آیات قرآن و احادیث نبوی بوده است. نگرش نوینی که او از ولی و ارتباط تنگاتنگ ولایت با حکمت ارائه می‌دهد او را به همین نام معروف کرده است. حکیم ترمذی نمی‌خواسته یک تصویر متعارف از حکمت را ارائه نماید که صرفاً نوعی دانش و بینش است که منجر به عمل نیک می‌شود، بلکه تمام تلاش او در بازسازی صحیح «حکمت» در پرتو ولایت، بیان امتیازات ولی، نقش هدایتی ولی در بین امت و ویژگی‌ها و امتیازات ولی بوده است. در این که حکیم ترمذی به علوم مختلفی از قبیل «فقه»، «حدیث» کلام و حتی فلسفه‌آشنایی و تسلط داشته هیچ شکی نیست. این جامعیت از آثار وی و اقرار نویسندگان به خوبی مشهود است. اما آیا او نیز مانند سایر افرادی که ابتدا به علم پرداختند و سپس وارد جرگه تصوف شدند، به زعم برخی، علم را کنار گذاشت و یا نحوه دیگری از سلوک که در نوع خود بی‌نظیر بود را انتخاب نمود؟ برخی پاسخ این پرسش را مثبت دانسته‌اند، چنانچه در این زمینه پس از نقل سرخوردگی بزرگانی نظیر یوسف بن حسین رازی از علم، ابراهیم ادهم و شبلی از مال دنیا و یوسف بن ایوب همدانی از قیل و قال مدرسه و علوم ظاهری، به ترمذی نیز اشاره‌ای دارند: «همچنین ابو عبدالله ترمذی، و

ابوعلی ثقفی (۳۲۸هـ)، و ابوسعید ابوالخیر هم نخست اهل درس و بحث بود، اما از آن منصرف شده و می‌گویند کتابهای خود را در خاک کرد. (یحیی یثربی، فلسفه عرفان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷)

اما با مطالعه آثار ترمذی مخصوصاً «بدوالشان» او در می‌یابیم چنین تصویری کاملاً غیرمنصفانه است و شاید یکی از مهم‌ترین دلایل حکیم بودن ترمذی در انفکاک ناپذیری دو مقوله علائق علمی و گرایشات صوفیانه در اوست. اگرچه حکیم ترمذی در مرحله دوم زندگی یک صوفی شد اما علم فقه و حدیث و آنچه قبلاً آموخته بود را نه تنها کنار نگذاشت بلکه اولاً از آن‌ها در تفاسیر و تماثل عرفانی خود بهره‌های فراوان برد. عطار نیشابوری در تذکره‌الاولیاء به داستانی از ترمذی اشاره می‌کند که دست نوشته‌های خود را توسط یکی از مریدانش به آب سپرده است، اما آنچه در پایان این داستان ذکر می‌شود نه تنها حاکی از کنار گذاشتن علم توسط وی نیست بلکه نشان دهنده رسیدن حکیم به حکمت علیایی است که خود آن را شرح و بسط داده است. چنانکه ابوبکر وراق چون از وی سرّ این کار را جويا می‌شود، می‌گوید: «چیزی تصنیف کرده بودم در علم این طایفه که کشف تحقیق آن بر عقول مشکل بود. برادرم خضر از من درخواست و آن صندوق را ماهی بود که به فرمان او آورده بود، و حق تعالی آب را فرمان داد تا آن را به وی رساند.» (عطار نیشابوری؛ تذکره‌الاولیاء؛ ۱۳۸۴؛ ص ۵۱۷) از طرف دیگر حکیم ترمذی در تقسیم بندی فقها آنها را به سه دسته تقسیم می‌کنند گروهی که فقه را برای اغراض دنیوی طلب می‌کنند و گروهی که در میدان علم ظاهر با نور عقل سیر می‌کنند و از نور حکمت بهره‌ای ندارند. اما گروه سومی هستند که به راستی اهل باطن هستند که با نور حکمت به سوی اصول مسائل فقه نفوذ می‌کنند. در حقیقت از نظر حکیم به فقه واقعی دست یافته‌اند زیرا او معتقد است فقه از تفقه مشتق شده و به معنای پرده برداشتن از چیزی است، پس هنگامی که پرده از صورتی که سینه انسان است برداشته شد تفقه (واقعی) صورت گرفته است. اما آن پرده چیست؟ آیا جهل است یا چیز دیگر؟ اگر مراد ترمذی از آن پرده جهل بود با دانایی صرف نیز منظور اصلی یعنی انکشاف غطاء صورت می‌گرفت

اما از نظر ترمذی آن پرده، ظلمت و تیرگی هوای نفس است که در صورت رفع آن، علم یقین حاصل می‌شود. (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶؛ ص ۱۲۴) پیداست که نگرش حکیم نسبت به فقه نیز یک نگرش متعارف در عصر خود نبوده است بنابراین چگونه می‌توان گفت وی علم را رها کرد و به جرگه تصوف رفته چنانکه دیگران نیز در زمان او چنین کردند.

ج- حکیم ترمذی دانشمند ایرانی از خطه خراسان

در حالی که حکیم ترمذی در بین ایرانیان از جهات مختلف ناشناخته مانده است دانشمندان و اندیشمندان غیرایرانی و مخصوصاً عربی در تکاپوی فراوانی برای شناساندن آراء و افکار عرفانی این حکیم صوفی هستند. قبل از اینکه از دلیل عدم شهرت حکیم آن گونه که شایسته او بود در سرزمین اجدادی اش پرسیم، باید به خطر مصادره شخصیت‌ها و ذخایر فرهنگی این سرزمین از سوی دیگران اشاره کرد که نمونه اخیر و جدی آن را می‌توان در اقدامات ترک‌ها در مورد مولوی نشان داد، و همینطور موارد مشابه دیگر؛ در این راستا بد نیست اشاره ای به عبارتی داشته باشیم که یکی از نویسندگان عرب در اثر خود درباره ترمذی نگاشته است. او در این اثر پس از معرفی چهره حکیم و با وجود آنکه لقب « ترمذی » به گواهی همه آثاری که از او یاد کرده اند از اجزای لاینفک نام حکیم است، او را « دانشمندی از جنس عرب » شمرده است، عین عبارت چنین است: « من عائله تنتمی الی الجنس العربی » (عبدالمحسن حسینی؛ المعرفه عند الحکیم الترمذی؛ ۱۹۶۸؛ ص ۱۳) این عبارت که حکیم به قبیله و خانواده‌ای از جنس عرب نسبت داده شده هرچند گنگ و بی‌ریشه است اما در طول زمان چهره دقیق‌تر و توضیح کاملتری به خود خواهد گرفت. نویسنده در زیرنویس پس از بیان نام کامل حکیم، عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن بشر [یا بشیر یا شیر] الترمذی، به کسانی که در نوشته‌های خود به جای ابن بشر، ابن بشیر که لفظی فارسی است را می‌نویسند ایراد گرفته و می‌نویسد:

« بعض المصادر تذکر ابن بشیر بدل ابن بشیر و ان کان هذا القلب الفارسی لایدل علی

ضروره نسه صاحبه الى الجنس الفارسی « (همان جا). جالب تر اینکه بقیه محققان عرب نیز این عبارت را با استناد و ارجاع به همین نویسنده و کتاب اصل قرار داده و آن را باور کرده اند. (الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶م؛ ص ۲۸).

نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره نمود این است که این نویسنده عرب هیچ دلیل و نشانه ای بر عرب نژاد بودن ترمذی ندارد و تنها با حالتی منتقدانه، چنانکه ذکر شد، از اینکه برخی لفظ فارسی ابن شیر را به جای لفظ عربی ابن بشیر به دنبال لقب ترمذی نقل کرده اند، احساس نگرانی کرده، غافل از آنکه قبل از ادعای ابن بشیر یا ابن شیر از وجه پرننگ ایرانی بودن که در لقب ترمذی حک شده است به راحتی عبور نموده و آن را نادیده گرفته است. در اینجا لازم است ذکر شود پس از بررسی کلیه کتابهایی که به افکار و آراء ترمذی پرداخته اند، هیچ ردیابی از حداقل یک دلیل واقعی یا ساختگی در مورد عرب نژاد بودن ترمذی پیدا نشد تا به نقد آن پرداخته یا در مقام دفاع برآییم و تنها می شود به این حدس اکتفا کرد که شاید عربی بودن آثار ترمذی این توهم را ایجاد کرده باشد و همین مسئله دلیل خوشایندی بر تحریک حس قومیت گرایی کسانی است که در طول تاریخ این حس را در مورد بسیاری از اماکن، کتب و اشخاص به خوبی از خود به نمایش گذاشته اند!

به هر حال با اینکه عرب نژاد بودن این دانشمند سده سوم هجری و انتساب او به ایران و خراسان بزرگ امری نیست که نیازمند استدلال باشد، بلکه ادعای خلاف آن نیازمند دلیل است. اما جهت معرفی اجمالی این شخصیت نکاتی را یادآور شد، تا از به وجود آمدن برخی شبهه ها جلوگیری شود.

ابتدا یادآور می شود که، صاحب حدود العالم « ترمذ » را از شهرهای ماوراء النهر دانسته است و در مورد آن گفته است: «ناحیتیست کی حدود مشرق وی حدود تبتست و

۱- ناگفته نماند که مقصود از ایران، گستره فرهنگی آن بوده که در برگیرنده خراسان بزرگ و بخشهایی از کشورهای همسایه فعلی ایران است؛ نه ایران سیاسی که مرزهای آن در طول زمان و بر حسب قدرت و ضعف حکومتها قبض و بسط یافته است.

جنوب وی خراسان است و حدود خراسان، و مغرب و غوزست و حدود خلخ و شمالش هم حدود خلخ است.» (حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ ۱۴۰۳ هـ؛ ص ۱۰۹) وی سپس «ترمذ» را از بزرگترین شهرهای ماوراء النهر برشمرده است (همان جا) همچنین صاحب مسالک و ممالک (م ۳۴۶ هـ) در ذکر اقلیم خراسان آورده است: «و عرض خراسان از بدخشان است تا کنار جیحون تا دریای خوارزم: از بدخشان تا ترمذ بر سمت جیحون سیزده مرحله دارند و از ترمذ تا زم پنج مرحله و از زم تا آمل چهار مرحله و از آمل تا خوارزم دوازده مرحله و از خوارزم تا دریای خوارزم شش مرحله. مسافتهای معروف در خراسان اینست که یاد کردیم.» (ابوسحق اصطخری؛ مسالک و ممالک؛ ۱۳۴۷ هـ؛ ص ۲۲۲) همو در توصیف ترمذ می گوید: «ترمذ شهری است بر کنار جیحون. قهندزی دارد و شارستان و ربض، و ربض نیز دیوار دارد و سرای امارت در قهندز بود... و بنای ایشان از گل باشد و بیشتر محلتها و بازارها فرش دارد از خشت پخته.» (همان؛ ص ۲۳۴) صاحب البلدان شهر «ترمذ» را در طرف راست «بلخ» - که از بزرگترین شهرهای خراسان است - در نظر گرفته است. (ر.ک. احمد بن ابی یعقوب؛ البلدان؛ ۱۳۴۳ هـ؛ صص ۶۵-۶۸) در عهد سامانیان قلمرو دولت مستقل ایران بسیار وسیع بوده و مقارن با حکومت نوح بن نصر (۳۳۱ هـ ق) ماوراءالنهر و از جمله «ترمذ» نیز زیر مجموعه ی دولت وی محسوب شده است. (نک: محمد مدد؛ اطلس تاریخ ایران؛ ۱۳۸۴؛ صص ۶۶ و ۶۵). اما نکاتی که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

- ۱- در یکی از کتابهایی که به نقل از کتاب مذکور معتقد به عرب بودن ترمذی می باشد اقرار به این مطلب شده است که حکیم ترمذی، در ترمذ به دنیا آمد و همانجا دفن شد! (احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶ م؛ ص ۳۳).
- ۲- به شهادت مورخین ترمذی از بزرگترین علمای خراسان بوده است. از جمله در طبقات الصوفیه آمده است «از مهینان مشایخ خراسانست.» (طبقات الصوفیه؛ ۱۳۸۰؛ ص ۲۵۳) سلمی نیز در طبقات الصوفیه خود وی را از بزرگان مشایخ خراسان معرفی کرده است. (ر.ک. سلمی؛ طبقات الصوفیه سلمی؛ ۱۹۵۳؛ ص ۵۱) برخی نیز تصریح کرده اند

حکیم ترمذی از عارفان، فقیهان و متکلمان ترمذ در خراسان است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ منازل العباد؛ ۱۹۷۴؛ صص ۷-۹ و حکیم ترمذی؛ الأکیاس و المغترین؛ ۱۹۸۹؛ صص ۵ و ۴).

۳- دلیل انتساب حکیم به «ترمذ» حتی از سوی کسانی که وی را عربی الاصل می‌دانند براین است که عقلاً و منطقاً هر کس را به سرزمینش نسبت می‌دهند. احمد سایح در کتاب خود می‌نویسد: چون از عادت علما این است که عالم را به سرزمینش به دلیل پاره‌ای اعراض از قبیل: امانت نقل، تمییز مصادر، نسبت چیزی به صاحب حقیقی‌اش در هنگام اشتباه اسماء با وجود اختلاف سرزمینها و ... نسبت می‌دهند. (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶م؛ ص ۸۷ و نیز ر.ک. حکیم ترمذی؛ بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و اللب؛ ۱۹۵۸؛ ص ۴). این در حالی است که حتی حکیم ترمذی یکبار هم حکیم العربی خوانده نشده است!

۴- در مورد سفرهای حکیم ترمذی به خارج از ناحیه خراسان به غیر از یکباری که خود در زندگی نامه دست نوشتش به قصد زیارت خانه خدا نقل می‌کند که حدود سه، چهار سال بیشتر طول نکشیده است هیچ سفر دیگری از وی نقل نشده (راتکه؛ مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی؛ ۱۳۷۹؛ ص ۳۹ و نیز ر.ک. احمد عبدالله وجیه؛ الحکیم الترمذی و اتجاهاته الذوقیه، ۱۹۸۹؛ ص ۵۴)

و جای تعجب و سوال است که اگر وی به قبیله‌ای از عرب نسبت داده شده، چرا وی حتی یکبار هم به قصد موطن اصلیش قصد سفر نکرده و یا حداقل نامی از آن به میان نیاورده است در حالی که یکی از ویژگیهای عمومی عربها افتخار به نژاد، ملیت و قبیله خود است!

۵- اما در مورد نگارش‌های وی که به عربی بوده است، باید یادآور شد از عادت مرسوم ایرانیان در قرن سوم هجری نگارش کتب علمی و دینی خود به زبان عربی است. ضعیف بودن زبان پهلوی یا غالب بودن زبان و ادبیات عرب یا ...، مسئله مهم اینجاست که نفوذ زبان و ادبیات عرب در بین اندیشمندان ایرانی تا سالها سلطه خود را حفظ کرد به گونه‌ای که اکثر آنان آثار خود را به این زبان می‌نوشتند. آثاری چون اشارات و تنبیهات

ابوعلی سینا، منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و بسیاری از آثار دیگر به زبان عربی نگاشته شده است. بنابراین صرف عربی نوشتن کسی در این زمان ها دلیل بر عرب نژاد بودن وی نمی تواند باشد بلکه دلیل بر تسلط او بر این زبان است.

۶- برخی آثار فارسی به ترمذی نسبت داده شده است که البته انتساب این آثار به او چندان روشن نیست مثل «الادعیه و الطلسمات» که دکتور جیوشی آن را تصحیح کرده است. (ر.ک. احمد سایح؛ الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک؛ ۲۰۰۶م؛ ص ۴۳).

۷- به کار رفتن کلمات زیاد فارسی در لابه لای نوشته های حکیم ترمذی که با توجه به تعداد این کلمات و فراوانی آنها نمی توان کاربرد آنها را اتفاقی دانست. برای نمونه می توان به این موارد اشاره کرد: کلمه «الشاید جود» که محقق و مصحح کتاب در پاورقی به فارسی بودن این کلمه اشاره کرده است. (ر.ک. حکیم ترمذی؛ ریاضة النفس؛ ۲۰۰۲؛ ص ۴۰) عبارت «لا» بالأعجمیه «نیست». (حکیم ترمذی؛ غورالامور؛ ۲۰۰۲؛ ص ۹۰) که حکیم ترمذی می خواسته معنای «لا» را تفهیم کند. در رساله بُدوُشْأَن نیز اکثر خوابها به فارسی بیان شده است. محقق مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی یکی از جنبه های استثنایی متن بُدوُشْأَن را در همین مورد دانسته و معتقد است: دو جنبه ی دیگر متن تا اندازه ای استثنایی است، یکی نقش همسر ترمذی به عنوان واسطه، و دیگری استفاده گاه به گاه وی از زبان فارسی... از آنجا که در اوائل کار کل نوشته های مربوط به تصوف به زبان عربی بوده است، عبارات فارسی در زندگی نامه خود نوشت ترمذی به صورت چیزی استثنایی جلب توجه می کند، اما متأسفانه وضعیت بخشهای فارسی متن کیفیت ضعیفی دارند. در تألیفات نظری ترمذی نیز نمونه های بسیاری از مفردات عربی وجود دارد که به فارسی ترجمه شده است... مطالعه دقیق زندگی نامه خود نوشت وی نشان می دهد که ترمذی در زندگی روزمره خود به فارسی حرف می زده است. همسر او همان طور که گفته شد فقط به فارسی سخن می گفت. شاید روشن ترین شاهد بر این مدعا آن است که هر وقت ترمذی او را مخاطب قرار می دهد، به فارسی حرف می زند؟ به علاوه در رویاهای همسر ترمذی فرشتگان به فارسی او را مخاطب قرار می دهند، خداوند به

فارسی سخن می گوید، محمد(ص) وقتی با او صحبت می کند فارسی به کار می برد و جالب تر از همه آن که او به فارسی خواب می بیند.» (راتکه؛ مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی؛ ۱۳۷۹؛ ص ۳۲)

بنابراین با توجه به دلایل مذکور چگونه می توان بدون هیچ سند و مدرکی فردی را به نژاد یا ملیتی نسبت داد که هیچ گونه سنخیت و نسبتی نه در آثار او و نه در دست نوشته های دیگران در این زمینه وجود ندارد؟ حکیم ترمذی صوفی خراسانی ایرانی است که در ترمذ به دنیا آمد، در همانجا دفن شد و آثار ماندگار خود را برای همیشه به پیشگاه مکتب عرفانی جهان اسلام تقدیم نمود.

نتیجه گیری:

با توجه به مطالب گفته شده، تمام تلاش نویسنده براین بود که به سه بعد از ابعاد ظاهری شخصیتی حکیم ترمذی ایرانی عارف سده سوم هجری پرداخته شود. با توجه به خدمات خاص ترمذی به تاریخ تفکر اسلامی و مخصوصاً ساحت عرفان نظری-هرچند باید ردپای این خدمات را در آثار و آراء وی جستجو کرد- اهمیت پرداختن به این اندیشمند بزرگ کاملاً واضح و مشخص است. در این تحقیق در حد بضاعت نویسنده به این نکات پرداخته شد: نخست اینکه بر اساس دلایل مذکور تردیدی باقی نماند که با توجه به حوزه های تعلق و فعالیت حکیم ترمذی، می توان به جد او را در زمره بزرگترین عارفان سده سوم هجری در عرفان نظری و عملی دانست. این مدعا در آثار و افکار او، اقرار و اعتراف بزرگان اهل تصوف و شرح حال خود نوشت وی به خوبی نمایان است. دوم اینکه نظرات مختلفی در مورد انتساب «حکیم» به ترمذی صوفی ارائه شده که در کل در سه دسته تقسیم بندی شد و در پایان به جمع بندی خاصی اشاره شد که نمایانگر مکتب فکری و آراء و گفته های او می باشد. در سومین قسمت تحقیق به ادعای بی اساس عرب نژاد بودن ترمذی پرداخته شد و مواردی از باب معرفی و نه در دفاع از ایرانی بودن وی بیان شد. در پایان با توجه به اهمیتی که این فرد در عرفان و تصوف اسلامی در سده سوم و

پس از آن و مخصوصاً نفوذی که بر افکار شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی داشته شایسته است محققان در حوزه عرفان تحقیقات خود را به افکار و آراء این اندیشمند معطوف گردانند و گرد بیگانگی را از چهره این شخصیت بزایند.

فهرست منابع

- ۱- اصطخری، ابواسحق ابراهیم؛ مسالك و ممالك؛ به كوشش ایرج افشار؛ بنگاه ترجمه و نشر كتاب؛ تهران، ۱۳۴۷.
- ۲- ابوالحسن احمد بن فارس بن زكريا؛ معجم مقاييس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامي؛ [بی جا]؛ ۱۴۰۴هـ.
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، فروغی، ۱۳۸۰، تهران.
- ۴- احمد بن ابی یعقوب، البلدان؛ ترجمه ی دکتر محمد ابراهیم آیتی؛ بنگاه ترجمه و نشر كتاب؛ تهران؛ ۱۳۴۳.
- ۵- ابن برکة، ابن عربی محی الدین، ترجمه فتوحات مکیه، معارف، باب ۷۳، ترجمه محمد خواجهوی، مولی، چ دوم، ۱۳۸۴، تهران.
- ۶- _____، اجوبه ابن عربی عن اسئله الحكيم الترمذی، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، مكتبه الثقافه الدينيه، الطبعه الاولى، ۲۰۰۶م، قاهره.
- ۷- اصفهانی، ابونعیم؛ حلیة الاولیاء؛ و طبقات الاصفیاء؛ دارالكتاب العربی؛ بیروت؛ ۱۳۸۷هـ.
- ۸- ترمذی محمد بن عبدالله، بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و اللب، تحقیق دکتر نقولاهیر، دارالاحیاء الکتب العربی، ۱۹۵۸.
- ۹- _____، غور الامور، تحقیق عبدالرحیم السایح، مكتبه الثقافه الدينيه، الطبعه الاولى، ۲۰۰۲م، قاهره.
- ۱۰- _____، منازل القریه، تحقیق خالد زهری، کلیه الاداب و العلوم الانسانیه بالرباط، الطبعه الاولى، ۲۰۰۲م.
- ۱۱- _____، ریاضة النفس، تحقیق عبدالرحیم السایح، مكتبه الثقافه الدينيه، الطبعه الاولى، ۲۰۰۵م، قاهره.

- ۱۲- _____، منازل العباد من العباد، تحقيق دكتور محمد ابراهيم الجيوشى، دارالنهضة العربية، ۱۹۷۷م، مصر.
- ۱۳- _____، الامثال من الكتاب و السنه ، تحقيق على محمد الجاوى، دارالنهضة، مصر.
- ۱۴- _____، ختم الاولياء، تحقيق احمد عبدالرحيم السايح مكتبه الثقافه الدينيه، الطبعه الاولى، ۲۰۰۵م، قاهره.
- ۱۵- _____، الاكياس و المغترين، تحقيق دكتور محمد ابراهيم الجيوشى، كليه الدعوه الاسلاميه، ۱۹۸۹م، قاهره مصر.
- ۱۶- الحسينى عبد المحسن، المعرفه عند الحكيم الترمذى، دارالكتاب العربى للطباعه و النشر، ۱۹۶۸، قاهره.
- ۱۷- ذهبى، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان؛ تذكره الحفاظ؛ حيدرآباد؛ هند؛ ۱۳۴۳ هـ
- ۱۸- راتكه، براند و او كين جان، مفهوم ولايت در دوران آغازين اسلام ، ترجمه مجد الدين كيوانى، نشر مركز، چ اول، ۱۳۷۹ ، تهران.
- ۱۹- راغب اصفهانى، مفردات الفاظ قرآن، تحقيق صفوان عدنان داوودى، طليعه النور، الطبعه الاولى ۱۴۲۶ هـ.
- ۲۰- السايح، احمد عبدالرحيم، الحكيم الترمذى و نظريته فى السلوك، مكتبه الثقافه الدينيه؛ الطبعه الاولى، ۲۰۰۶م، قاهره.
- ۲۱- سراج، ابونصر؛ ترجمه اللمع فى التصوف؛ مترجم مهدى محبتى؛ اساطير؛ چ اول؛ ۱۳۸۲؛ تهران.
- ۲۲- السلمى، عبد الرحمن، طبقات الصوفيه ، مترجم نورالدين شريه ، جماعه الازهر للنشر و التأليف، ۱۹۵۳م، [بى جا]
- ۲۳- الطريحي، فخرالدين ، معجم مقاييس اللغه، تحقيق احمد الحسينى، مركز نشر فرهنگ اسلامى، الطبعه الثانيه، ۱۳۶۸، [بى جا]
- ۲۴- عطار، فريدالدين، تذكره الاولياء، مصحح محمد استعلامى، زوار، چ دوازدهم ، ۱۳۸۰ ، تهران.

- ۲۵- قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریه ، ترجمه ابوعلی حسن عثمانی، مصحح بدیع الزمان فروزانفر، شرکت انتشارات ، تهران.
- ۲۶- کاشانی، عبد الرزاق، اصطلاحات الصوفیه، مصحح مجید هادی زاده؛ حکمت ؛ چ اول ؛ ۱۳۸۱ ؛ تهران.
- ۲۷- کلاباذی، ابوبکر محمد بن اسحاق البخاری؛ التعرف لمذهب أهل التصوف؛ قاهره؛ مصر؛ ۱۹۶۰ م.
- ۲۸- کوربن، هانری؛ تاریخ فلسفه ی اسلامی؛ ترجمه ی دکتر اسدالله مبشری؛ امیر کبیر؛ تهران؛ چ چهارم؛ ۱۳۷۱.
- ۲۹- لئونار، دلویزن، میراث تصوف (۲ج)؛ ترجمه مجدالدین کیوانی؛ نشر مرکز؛ تهران؛ چ اول؛ ۱۳۸۴.
- ۳۰- محمد مدد؛ اطلس تاریخ ایران؛ (بخش سامانیان دکتر عبدالحسین زرین کوب)؛ ناشر سازمان نقشه برداری کشور؛ چ دوم؛ ۱۳۸۴.
- ۳۱- مولایی، فریبا ، شرح حال حکیم ترمذی و بررسی آثار عرفانی او؛ پایان نامه کارشناسی ارشد؛ ۱۳۸۶.
- ۳۲- [نویسنده ناشناس] ، حدود العالم من المشرق الی المغرب؛ به کوشش منوچهر ستوده ؛ طهوری؛ تهران؛ ۱۴۰۳ هـ.
- ۳۳- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب ، تصحیح محمود عابدی ، چ دوم ، سروش ، ۱۳۸۴ ، تهران.
- ۳۴- وجیه، احمد عبدالله، الحکیم الترمذی و اتجاهاته الذوقیه، دارالمعرفه الجامعیه، ۱۹۸۹ ، اسکندریه مصر.
- ۳۵- یشربی، سید یحیی، فلسفه عرفان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، چ پنجم، ۱۳۸۲ ، قم.